

- ۹ مقدمه مترجم  
۱۳ تقدیر و تشکر
- ۱۷ فصل اول:  
درآمدی بر: در جست‌وجوی روش  
۲۰ روش چگونه می‌تواند با آشفتگی‌ها سروکار داشته باشد؟  
۳۵ لذت خواندن  
۳۶ اس.تی.اس  
۳۷ نمای کلی مباحث  
۴۱ میان‌پرده: نکته‌هایی دربارهٔ تجربه‌باوری و خودمختاری
- ۴۵ فصل دوم:  
فعالیت‌های علمی  
۴۸ ابزارهای ثبت و واقعیت‌ها  
۵۳ دورنمایی از واقعیت  
۵۵ پنج پیش‌فرض دربارهٔ واقعیت  
۶۰ پس‌کرانه  
۶۷ پس‌کرانه رویه‌شده: ساختن و نساختن واقعیت‌های متعین  
۷۲ یادداشتی دربارهٔ فوکو: موانعی در برابر شرایط امکان؟  
۷۳ پوشاندن ردپاها  
۷۵ جفت‌وجورکردن روش  
۸۲ میان‌پرده: یادداشتی دربارهٔ پارادایم‌ها

فصل سوم:	۸۷
جهان‌های چندگانه	
موقعیت‌های مختلف	۸۹
يك داستان واحد	۹۷
تفاوت‌ها در منظر	۹۸
چندگانگی، وضع کردن و موضوع‌ها	۱۰۲
یگانگی مجازی	۱۰۶
چندگانگی و فرکتالی بودن	۱۰۸
اتصالات جزئی	۱۱۴
سیاست‌های هستی‌شناختی	۱۱۸
میان‌پرده: نکاتی دربارهٔ دخالت‌ها و سایبرگ‌ها	۱۲۱
فصل چهارم:	۱۲۵
نتایج سیال	
موقعیت‌ها	۱۲۷
تطبیق موقعیت‌ها؟	۱۳۳
يك موضوع نامعین	۱۳۷
تغییر شکل، تغییر نام و سیال بودن	۱۴۱
سیالیت‌های معین؟	۱۴۴
میان‌پرده: نکاتی دربارهٔ بودن و نبودن	۱۴۵
نکته‌ای دربارهٔ بودن، نبودن، بیان‌شده و دگربودگی	۱۴۸
فصل پنجم:	۱۵۱
موضوعات گریزان	
آن چه گفته نشده است	۱۵۳
تمثیل	۱۵۶
ابهام و ناهماهنگی	۱۶۰
بیشه لدبروك	۱۶۳
تصادف به مثابهٔ تمثیل	۱۶۵
گردآوری	۱۶۹
میان‌پرده: نکاتی دربارهٔ تقارن	۱۷۴
فصل ششم:	۱۷۹
شکل‌های نامتعارف	
مقدمه	۱۸۱
آزمایشگاه دارسبوری سرك	۱۸۲

۱۸۵	بهت و سادگی
۱۹۲	اسلوب‌های نظم‌دهی
۱۹۴	گردهم‌آیی کویکرها
۱۹۸	طنین بخشیدن
۲۰۱	میان‌پرده: نکته‌هایی دربارهٔ خلوص و چندرنگه‌بودن
۲۰۷	<b>فصل هفتم:</b> تصور و روایت
۲۰۹	کاوش عمل
۲۱۰	کتاب راهنما
۲۱۵	دو وضع
۲۲۴	عاملیت و دوگانه‌گرایی
۲۲۷	انفصال هستی‌شناختی
۲۳۲	شناسایی وضع
۲۳۵	میان‌پرده: سرمنشأ و واقعیت
۲۳۹	<b>فصل هشتم:</b> جمع‌بندی: سیاست هستی‌شناختی و پس از آن
۲۴۱	مقدمه
۲۴۴	واقعیت‌ها
۲۴۵	گردآوری‌ها
۲۴۹	اهداف
۲۵۳	نظم مجدد
۲۵۷	خاتمه
۲۶۱	پی‌نوشت‌ها
۲۷۷	منابع
۲۹۱	نمایه



## مقدمه مترجم

مسئله روش معرفت‌شناسی و غلبه روش در علوم مختلف، از جمله عرصه مطالعات انسانی و اجتماعی، از مسائلی است که در چند سال اخیر دغدغه اینجانب بوده است و از این رو هنگامی که ترجمه این کتاب مطرح شد خیلی زود موافقت کردم. هر چند ترجمه کتاب در این حیظه، به خصوص کتاب‌هایی که هنوز برای بسیاری از کلمات و اصطلاحات آن معادل‌های فارسی شسته‌رفته و صیقل‌خورده وجود ندارد، سخت است و گاهی خالی از اشکال نیست، اما کتاب حاضر را به علت نوآورانه بودن بسیاری از مطالبش و رویکرد خاصی که نویسنده به روش دارد مناسب دانستم.

این کتاب کوشیده است نگاهی نو و تازه به روش داشته باشد و از آن‌جا که در دانشگاه‌های ما مسئله تفوق روش به نحو جان‌گاهی مشکل‌ساز شده است، ورود این گونه تفکرات، هر چند در بخش‌هایی خالی از اشکال و ایراد هم نباشد، مفید و مؤثر است. تعلق سهل‌گیرانه و سخاوتمندانه (اصطلاحاتی که نویسنده کتاب اصرار دارد درباره روش به کار ببرد) نویسنده کتاب درباره روش چیزی است که ما امروزه به آن نیازمندیم.

در این مقدمه کوتاه قصد ورود به محتوای کتاب یا ارزیابی مطالب آن را نداشته و ندارم، اما شایسته است در معرفی کتاب به این اختصار از بیان نویسنده آن اکتفا شود که «این کتاب بررسی در مسئله روش است. استدلال کتاب این است که روش در علوم اجتماعی (و نیز علوم طبیعی) به واسطه مجموعه‌ای از چشم‌بندی‌های قرن نوزدهمی و یا حتی قرن هفدهمی اروپایی-آمریکایی‌ها ایجاد شده است. بنابراین روش در فهم و ارائه خود دچار اشتباه است. من در این کتاب نشان دادم که روش مجموعه‌ای کم و بیش موفق از روندهای گزارش‌دهی درباره واقعیت مفروض نیست. بلکه اثرگذار است.

روش به تولید واقعیت کمک می‌کند. روش چنین کاری را آزادانه و دل‌بخواهانه انجام نمی‌دهد. روش ترتیبات و نحوه گردآوری چیزها - و تعلق از ترتیبات آن چیزها - را تولید می‌کند که می‌توانستند به صورت دیگری نیز باشند. اما چگونه به چنین چیزی بیندیشیم؟ چگونه از این ایده، که روش مجموعه‌ای تکنیکی (یا اخلاقیاتی خاص) از روندهاست که باید به شیوه‌ای کاملاً مشخص به کار گرفته شود، نجات یابیم؟ چگونه از قانون‌گذاری‌هایی که در کتاب‌های درسی درباره روش می‌شود نجات یابیم؟ چگونه از تعلق‌های کامل شده و بسته‌شده موجود از روش خلاص شویم؟ چگونه از قطعیت‌های بدون تردید متافیزیکی اروپایی-آمریکایی فاصله بگیریم؟ در این کتاب من کوشیده‌ام تا مجموعه‌ای از واژگان برای فکر کردن درباره روش، عملکرد و کارکرد آن را تولید کنم. من، با پیروی از نویسندگانی در تاریخ و فلسفه و جامعه‌شناسی علم، مفهوم «روش» را توسعه داده‌ام، به حدی که نه تنها شامل آن چه اکنون به شکل متن‌ها و تولید آن‌هاست بشود، بلکه شامل سرزمین منشأها و پشتیبانی‌های مخفی آن‌ها نیز بشود.»

از این‌رو نویسنده کتاب به صراحت بیان داشته است که «من با این خواست که روش‌های علوم اجتماعی جاری را واژگون - و یا حداقل با سؤالاتی مواجه - سازم آغاز کردم. من بیان داشتم که روش‌های جاری قوت‌های فراوانی دارند، اما در عین حال دچار چشم‌بندهایی هستند. در طول مسیر تلاش کردم تا نشان دهم که روش‌های جاری مجموعه‌ای خاص از فرض‌های متافیزیکی را پیش‌فرض و وضع می‌کنند؛ فرض‌هایی که می‌توانند (و یا چنان‌که بیان می‌دارم) باید حذف شوند.»

علاوه بر این معرفی بسیار کوتاه، لازم است که خوانندگان گرامی را به چند نکته توجه

جدی بدهم:

اولین نکته این است که این کتاب ادبیات خاص خود را دارد و نویسنده به‌مرور اصطلاحات مورد نظر خویش را وضع می‌کند و در طول متن آن‌ها را صیقل می‌دهد. چنان‌که در انتهای فصل دوم نیز به صراحت خاطر نشان می‌سازد، برای پیش‌برد مباحث خویش درباره روش، نیازمند ایجاد واژگان جدیدی در این باره بوده است؛ واژگانی که متضمن معانی متعارف و مرسوم درباره روش نباشند و امکان بیان مقصود نویسنده از طریق آن‌ها فراهم شود. از این روی یکی از نتایج و آثار چنین کاری آن است که لازم است کتاب به همان ترتیبی خوانده شود که نگاشته شده است؛ چرا که در غیر این صورت خواننده گرامی از ریشه و معنای يك اصطلاح، که در ادامه متن به کار برده شده است، بی‌اطلاع خواهد ماند. نویسنده خود به صراحت بیان می‌دارد

«در مابقی کتاب من این گزینه غیر متعارف را دنبال می‌کنم. مطمئناً، بخش‌های مربوط به سیاست، و نیز صدق، به حدی جدی است که فکر نکردن به آن‌ها اشتباه است. اما اگر بخواهیم چنین کنیم، دست‌کم دو دلیل نیازمند واژگان بهتری برای سخن گفتن از روش هستیم.» و مشخص است که این واژگان جدید و ایجاد آن‌ها در ترجمه، با مشکل دو چندان مواجه خواهد بود. از این رو تلاش شده است که هر جا نویسنده اصطلاحی جدید را وضع کرده است مترجم نیز از ترجمه‌های متعارف برای آن اصطلاح خودداری کند و با توجه به مضمون و محتوای متن و کاربردهای آن کلمه در سراسر کتاب، معادلی فارسی ایجاد کند و به کار برد که بهتر بتواند جایگزین آن اصطلاح باشد. امید است که در این کار موفق شده باشم.

یک تذکر جدی به خوانندگان گرامی آن است که کتاب، همان‌طور که نویسنده آن درباره روش اعتقاد دارد، کتابی نیست که به سرعت خوانده شود. یعنی همان‌طور که نویسنده تأکید دارد که روش باید آرام و آهسته و با تأنی بیش‌تر باشد، این کتاب نیز باید به دقت و با آهستگی خوانده شود. این دقت و آهستگی، هم اقتضای محتوای کتاب است و هم مقتضای سبک بیان نویسنده، که کمی تا قسمتی دیرپاب و نیازمند تأمل است.

از سوی دیگر در موارد فراوانی نویسنده با استفاده از شیوه‌های مختلف بر کلماتی تأکید کرده است که توجه به آن‌ها معنای جملات را در ذهن خواننده کم‌وبیش عوض می‌کند. در ترجمه تلاش شده است که به همه این موارد تا حد توان توجه شود. لازم است که خواننده محترم نیز به آن‌ها توجه کند.

شایسته است کمال تشکر را داشته باشم از همه کسانی که مترجم را در شکل‌گیری این اثر یاری کردند. پی‌گیری‌های جدی جناب آقای شادمانی اثری جدی در تکمیل ترجمه و ارائه این اثر برای انتشار داشته است که از این طریق باید از ایشان و دوستانشان تشکر کنم. هم‌چنین جناب آقای دکتر محمد نعمتی با مطالعه اثر و پی‌گیری مراحل مختلف آن مشوق انتشار آن بودند. در نهایت، ترجمه این کتاب را به همسر گرامی‌ام که آموزگار تقوا و تدبیر است تقدیم می‌نمایم.

سید مجتبی عزیزی

۱۳۹۳





## تقدیر و تشکر

این کتاب برآمده از نوشته‌ها، مباحثات، دوستی و حمایت تعداد زیادی از همکاران، دوستان و دانشجویانم است، زمینه‌ای که طی سال‌ها ایجاد شده و تداوم داشته است. در میان این همه، علاقه‌مندم که تشکر خاص خود را به افراد زیر بیان کنم: مادلین آکریچ<sup>۱</sup>، کریستین آسدل<sup>۲</sup>، اندرو باری<sup>۳</sup>، روث بنچاپ<sup>۴</sup>، بریتا بزنا<sup>۵</sup>، میچل کالن<sup>۶</sup>، کلودیا کاستدا<sup>۷</sup>، بوب کوپر<sup>۸</sup>، آنی داجال<sup>۹</sup>، ادیث الدریج<sup>۱۰</sup> (فقید)، دونا هاراوی<sup>۱۱</sup>، هانس هاربرس<sup>۱۲</sup>، دیکسی هنریکسن<sup>۱۳</sup>، جان هولم<sup>۱۴</sup>، کسپر جنسن<sup>۱۵</sup>، توربن جنسن<sup>۱۶</sup>، کارین کنور-ستینا<sup>۱۷</sup>، برونو لاتور<sup>۱۸</sup>، مائورن مک‌نیل<sup>۱۹</sup>.

- 
1. Madeleine Akrich
  2. Kristin Asdal
  3. Andrew Barry
  4. Ruth Benschop
  5. Brita Brenna
  6. Michel Callon
  7. Claudia Castaeda
  8. Bob Cooper
  9. Anni Dugdale
  10. Edith Eldridge
  11. Donna Haraway
  12. Hans Harbers
  13. Dixi Henriksen
  14. John Holm
  15. Casper Jensen
  16. Torben Jensen
  17. Karin Knorr-Cetina
  18. Bruno Latour
  19. Maureen McNeil

تیورید مارکوسن<sup>۱</sup>، ایوان داکوستا مارکوس<sup>۲</sup>، تیاگو موریرا<sup>۳</sup>، برینکه پاسویر<sup>۴</sup>، جینته پولس<sup>۵</sup>، ولولونا رایپهریسوا<sup>۶</sup>، لارس ریسن<sup>۷</sup>، جان ستیودنماری اس‌جی<sup>۸</sup>، ماریلین استراثرن<sup>۹</sup>، لوسی سوچمان<sup>۱۰</sup>، نیگل ثریف<sup>۱۱</sup>، دیوید ترنبول<sup>۱۲</sup>، جان یوری، مارجا وهویلینن<sup>۱۳</sup>، لارا واتس<sup>۱۴</sup> و استیو وولگار<sup>۱۵</sup>. همهٔ این افراد به صورت‌های مختلف، به صورت شخصی یا از طریق آثارشان، باعث علاقهٔ من به موضوع روش شدند و به من در شکل‌دهی به استدلال‌های این کتاب کمک کردند. برخی از آن‌ها نگارش‌های اولیهٔ کتاب را خوانده و پیشنهادهای گسترده‌ای دادند. من از همهٔ آن‌ها متشکرم.

علاوه بر این گروه گسترده، پنج نفر از دوستان و همکارانم کمک‌های مهمی در شکل‌دهی این کتاب و تداوم تلاش‌های من برای روشن ساختن مباحث این کتاب داشتند. از این‌رو عمیقاً از ایشان تشکر می‌کنم: کوین هیشینگتون<sup>۱۶</sup>، که دغدغه مشترک او دربارهٔ حقه‌های تمثیل نقش مرکزی در این کتاب دارد و گفت‌وگوهای با او، خصوصاً بر سر میز شام، منبعی از حمایت و راهنمایی مداوم بوده است؛ آنه‌ماری مول<sup>۱۷</sup>، که تفاوت و چندگانگی را تأسیس کرد و اغلب در پیاده‌روی‌های پرتوان، مباحث این کتاب در قسمت‌های مختلف آن را مورد بحث، تشویق و ترغیب قرارداد و بر تداوم آن به شکل کنونی آن تأکید داشت؛ اینگون موزر<sup>۱۸</sup>، که علاقهٔ او به ذهنیت‌های پیچیده، تجسم‌ها، توزیع‌ها و مسئلهٔ گریزان بودن، که اغلب در پیاده‌روی‌های پرتوان‌تری به بحث گذاشته می‌شد، فرصتی برای کشف بسیاری از مواضعی بود که در کتاب مشترکمان و در این کتاب بحث شده است.

- 
1. Turid Markussen
  2. Ivan daCosta Marques
  3. Tiago Moreira
  4. Bernike Pasveer
  5. Jeannette Pols
  6. Vololona Rabeharisoa
  7. Lars Risan
  8. John Staudenmaier sj
  9. Marilyn Strathern
  10. Lucy Suchman
  11. Nigel Thrift
  12. David Turnbull
  13. Marja Vehviläinen
  14. Laura Watts
  15. Steve Woolgar
  16. Kevin Hetherington
  17. Annemarie Mol
  18. Ingunn Moser

ویکی سینگلتون<sup>۱</sup>، که خوشبختانه آرام‌تر پیاده‌روی می‌کند، اما حساسیت او در کارش دربارهٔ گریزان بودن، پنهان بودن، بسیاری جهان و چیزهایی که به خوبی در چارچوب قرار نمی‌گیرند، عمیقاً کارهای مشترکمان و استدلال‌هایی را که در این جا صورت گرفته است آگاهی بخشیده است؛ و هلن ورن<sup>۲</sup>، که او هم آهسته‌تر راه می‌رود، اما با این حال کار او دربارهٔ تصورات هستی / معرفت‌شناختی مسیری طولانی را می‌پیماید و مباحثات سخاوت‌مندانه او، هم دربارهٔ خصوصیات تاریخ و عمل بومیان هم به‌عنوان انگیزه‌ای برای تفکر دربارهٔ روش، واقعیت‌ها و امکان‌های آن برایم حیاتی بوده است. با این که کلمات نمی‌توانند جبران‌کنندهٔ زحمات آن‌ها باشد، من از این پنج دوست تشکر ویژه دارم. البته مسئولیت شکل خاصی که استدلال‌های آن‌ها در این متن به خود گرفته است با من است.

هم‌چنین از شیلا هالسال<sup>۳</sup>، آنگوس لو<sup>۴</sup> و دونکن لو<sup>۵</sup> متشکرم. این کتاب بدون پشتیبانی شخصی مداوم آن‌ها و تشویق‌های فکری‌شان ممکن نبود. بحث بر سر بخش‌های مختلف این کتاب با دونکن در همهٔ مراحل تکمیل کتاب لذت بخش بود و من مرهون ذوق عکاسی شیلا هالسال خواهم بود.

در نهایت از مرکز مطالعات علمی<sup>۶</sup>، بخش جامعه‌شناسی<sup>۷</sup> و دانشکدهٔ علوم اجتماعی<sup>۸</sup> دانشگاه لنکستر متشکرم. دانشگاه لنکستر دارای فضای فکری خلاق و حامی پژوهش‌های علوم اجتماعی است و به‌عنوان بخشی از پیشنهادهای سخاوت‌مندانه‌اش به اعضای هیئت علمی امکان مرخصی‌های سالانه اعطا می‌کند. اولین نگارش کتاب حاضر در طول سپتامبر و دسامبر ۲۰۰۱ در چنین فرصتی نگاشته شد.

دربارهٔ سؤالاتی که در این کتاب دربارهٔ روش مطرح کردم در وب‌سایت بخش جامعه‌شناسی دانشگاه لنکستر بحث شده است. برای مطالعهٔ بیشتر می‌توانید به آدرس زیر مراجعه کنید:

<http://www.comp.lancs.ac.uk/sociology/>

- 
1. Vicky Singleton
  2. Helen Verran
  3. Sheila Halsall
  4. Angus Law
  5. Duncan Law
  6. Centre for Science Studies
  7. Department of Sociology
  8. Faculty of Social Science
  9. Lancaster University



# [فصل اول]

درآمدی بر: در جست و جوی روش







اگر این يك آشفته‌گی مهیب است... آن‌گاه آیا امکان دارد چیزی با آشفته‌گی کمتر، توصیف آن را خراب کند؟

«آلیس<sup>۱</sup> گفت امتحان کردنش فایده‌ای ندارد. کسی نمی‌تواند چیزهای غیرممکن را باور کند. ملکه<sup>۲</sup> گفت به جرئت می‌گویم که زیاد تمرین نکرده‌اید. وقتی هم سن و سال شما بودم، همیشه روزی نیم‌ساعت این کار را می‌کردم. چرا [فکر می‌کنید کسی نمی‌تواند به چیزهای غیرممکن اعتقاد داشته باشد]؟ گاهی اوقات تا قبل از صبحانه به شش چیز غیرممکن اعتقاد پیدا می‌کردم.»<sup>۳</sup>

لوئیس کارول، آلیس در سرزمین عجایب<sup>۴</sup>

### روش چگونه می‌تواند با آشفتگی‌ها سروکار داشته باشد؟

به تصویر صفحه قبل و سؤالی که در زیرنویس آن آمده است نگاه کنید. موضوع این کتاب همان زیرنویس است؛ و درباره این که وقتی علوم اجتماعی تلاش می‌کند تا چیزهای پیچیده، پراکنده و آشفته را توضیح دهد چه اتفاقی می‌افتد. استدلال خواهیم کرد که جواب این است: جامعه‌شناسی مایل است آن را به هم بریزد. چون وقتی خود آن چیزی که قرار است توضیح داده شود خیلی منسجم نباشد، توضیحات ساده و روشن به کار نخواهد آمد. همان تلاش برای واضح بودن خیلی ساده باعث افزایش آشفتگی می‌شود. اگر قرار باشد علوم اجتماعی برای سروکله‌زدن با آشفتگی، پراکندگی و بی‌نظمی‌های نسبی مهیاتر شود، چگونه خواهد شد؟ کتاب حاضر می‌کوشد تصویری از این وضعیت ارائه دهد.

بی‌شک برخی چیزهای این جهان را می‌توان مشخص و معین کرد. توزیع درآمدها، انتشار جهانی گاز CO<sub>2</sub>، مرزهای کشورها و شرایط قراردادهای انواعی از واقعیت‌های عجلتاً باثباتی هستند که علوم طبیعی و اجتماعی به شکل کم‌و‌بیش مؤثری با آن‌ها سروکار دارند. اما در کنار چنین پدیده‌هایی، جهان به شکل‌های کاملاً متفاوتی نیز در هم بافته شده است. استدلال من این است که روش‌های پژوهش دانشگاهی واقعا به این شکل‌ها دست پیدا نمی‌کنند. پس آن بافته‌هایی که از دست‌یابی به آن ناتوان‌اند چیستند؟

1. Alice

2. Queen

۳. این بخش از داستان مشهور آلیس در سرزمین عجایب در ادامه این کتاب مورد استفاده استعاری نویسنده قرار می‌گیرد [مترجم].

۴. نام اصلی این داستان مشهور «ماجراهای آلیس در سرزمین عجایب» (Alice's Adventures in Wonderland) است که به اختصار آلیس در سرزمین عجایب (Alice in Wonderland) نامیده می‌شود. این داستان را سال ۱۸۶۵ میلادی «چارلز لودویگ دوگسون» (Charles Lutwidge Dodgson) نویسنده انگلیسی نوشته است. نام هنری او لوئیس کارول (Lewis Carroll) بوده است. این داستان در واقع زمانی کوتاه برای کودکان است (نزدیک به ۲۷۵۰۰ کلمه) که در واقع یک بازی با «منطق» است. تاکنون ده‌ها فیلم سینمایی، برنامه تلویزیونی و دیگر آثار هنری براساس این داستان ساخته شده است [مترجم].



اگر بخواهیم فهرستی تهیه کنیم، خیلی زود مشخص می‌شود که این فهرست بالقوه پایان‌ناپذیر است. دردها و لذت‌ها، امیدها و بیم‌ها، شهودها و درک‌ها، شکست‌ها و رستگاری‌ها، ناامیدی‌ها و الهام‌ها، جن‌ها و پری‌ها، چیزهایی که می‌سُرنند و می‌لغزند، یا آشکار و نهان می‌شوند، تغییر شکل می‌دهند، یا اصلاً شکل خاصی ندارند و غیرقابل پیش‌بینی‌ها. این‌ها فقط برخی از پدیده‌هایی هستند که با روش‌های علوم اجتماعی به دست نمی‌آیند. البته شاید اصلاً این‌ها به علوم اجتماعی تعلق نداشته باشند. اما شاید هم داشته باشند و شاید هم بخشی از آن‌ها به علوم اجتماعی تعلق دارند و شاید هم باید به علوم اجتماعی تعلق داشته باشند. به هر ترتیب، این چیزی است که می‌خواهیم مطرح کنیم. بخش‌هایی از جهان در قالب قوم‌نگاری‌ها، تاریخ‌ها و آمارهای ما قرار می‌گیرند، اما بخش‌های دیگر چنین نیستند و اگر هم چنین بشوند، هنگامی است که برای واضح شدن کج و معوج شده‌اند. این مشکلی است که من می‌خواهم با آن دست و پنجه نرم کنم. اگر بخش قابل توجهی از جهان مبهم، پراکنده یا غیر دقیق، لغزنده، احساساتی، بی‌ثبات و گذرا، گریزان یا غیر مشخص باشد و مانند موم تغییر کند و یا واقعاً هیچ الگویی نداشته باشد، آن‌گاه چه جایی برای علوم اجتماعی باقی می‌ماند؟ چگونه می‌توانیم برخی از واقعیت‌هایی را به دست آوریم که اکنون به آن‌ها دسترسی نداریم؟ آیا می‌توانیم آن‌ها را به خوبی بشناسیم؟ آیا اصلاً باید آن‌ها را بشناسیم؟ آیا «دانستن» همان استعاره‌ای است که به آن نیازمندیم؟ و اگر چنین نیست، چگونه می‌توانیم با آن‌ها رابطه برقرار کنیم؟ این‌ها مسائلی است که در این کتاب شرحش می‌دهم.

من يك جواب واحد به همه این سؤال‌ها ندارم. این کتاب بیش‌تر آغازکنندهٔ چنین بحثی است تا پایان‌دهنده. در هر چیزی، اگر واقعیت بی‌ثبات و گذرا و فزّار باشد، نمی‌توانیم انتظار جواب واحدی داشته باشیم. اگر جهان پیچیده و سردرگم باشد، دست‌کم برخی اوقات مجبوریم از سادگی‌ها دست برداریم. اما يك چیز قطعی است: اگر می‌خواهیم دربارهٔ پیچیدگی‌های واقعیت فکر کنیم، آن‌گاه باید به خودمان بیاموزانیم که به شیوه‌های جدیدی فکر کنیم، تمرین کنیم، رابطه برقرار کنیم و بشناسیم. لازم است به خودمان بیاموزانیم که برخی از واقعیت‌های جهان را با روش‌های غیر معمول یا ناشناخته در علوم اجتماعی بشناسیم.

مثلاً چه روش‌های غیر معمولی و ناشناخته‌ای؟ چند نمونه از آن‌ها چنین‌اند: شاید ما باید آن‌ها را از راه گرسنگی، سلیقه، ناراحتی و یا درد جسمی خود بشناسیم. این‌ها اشکالی از شناخت به مثابهٔ تجسم است. شاید نیاز باشد آن‌ها را از راه احساسات «شخصی» بشناسیم

که ما را به سوی جهانی از حساسیت‌ها، اشتیاق‌ها، شهودها، ترس‌ها و خیانت‌ها رهنمون می‌کنند. این‌ها نمونه‌هایی از شناخت به شکل عاطفه یا ترس هستند. شاید لازم باشد که در عقایدمان دربارهٔ وضوح و دقت بازنگری کنیم و راه‌هایی برای شناخت امور مبهم و بی‌ثبات بیابیم؛ بدون آن‌که تلاش کنیم سفت و محکم به آن‌ها بچسبیم. در این جا شناخت از راه تکنیک‌های بی‌دقتی تعمدی امکان‌پذیر می‌شود. شاید لازم باشد وقتی که می‌دانیم چیزی حرکت می‌کند، دربارهٔ این‌که چقدر حرکت می‌کند و این‌که آیا در مکان‌های دیگر نیز چنین است و اگر هست چگونه، بازنگری کنیم. این شیوهٔ «شناخت به مثابه تحقیق تعبیه شده» را شکل می‌دهد. هم‌چنین به‌طور قطع به تفکر جدی دربارهٔ رابطهٔ ما با هرآن‌چه می‌شناسیم نیاز داریم و باید بررسی کنیم روند شناخت یک چیز تا چه اندازه باعث به وجود آمدن آن چیز می‌شود. هم‌چنین به‌عنوان مسئله‌ای که همه‌جا جاری است، باید باجدیت بررسی کنیم آیا استعاره‌ای که به آن نیازمندیم «شناختن» است؟ یا شاید باید بررسی کنیم که چه زمانی به استعارهٔ «شناختن» نیازمندیم؟ شاید دانشگاه‌ها نیازمند استعاره‌های دیگری برای فعالیت‌های خود باشند و یا شاید فعالیت‌های دیگری نیاز داشته باشند.

چنین سخنانی جدید به نظر می‌رسند، اما آن‌قدرها هم جدید نیستند. در علوم اجتماعی، می‌توان شواهد فراوانی یافت که نشان می‌دهد این علوم حرکت در این مسیر را شروع کرده‌اند. در دو دههٔ گذشته، روش‌های تحلیل داده‌های بصری، رویکردهای کارآیی محور و فهم روش‌ها به‌مثابهٔ شعر یا روایت‌های مداخله‌گر<sup>۲</sup>، همه و همه، مهم شده‌اند. دانشجویان انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی با روش‌های اندیشه و توصیف دربارهٔ ذهنیت بی‌کانون و پیچیدگی‌های جغرافیایی دست به‌گریبان شده‌اند. روش‌ها و توصیف‌هایی که وقتی صمیمیت لزوماً متضمن مجاورت نیست بروز می‌یابند. به‌علاوه، تصور رو به‌گسترشی هم هست که در آن جریان‌های عمومی غیرقطعی، غیرقابل پیش‌بینی و به بیان ریاضی «واقعاً آشوب‌ناک» هستند. اکنون بسیاری معتقدند که اگر قرار است «قوم‌نگاری» جهان شبکه‌ای یا سیال را بشناسد، باید به شیوهٔ دیگری عمل کند. این تصور که دانش مبتنی بر بافت‌ها بوده و محدود است، تصور رایجی شده است و فئینست‌ها از دانش‌های تعبیه شده<sup>۳</sup> سخن به میان می‌آورند؛

۱. Situated: منظور تحقیق است که در فضا و زمان خاص تعبیه و واقع شده باشد و مفهومی در مقابل جهان‌شمولی است [مترجم].  
 2. Performance approaches  
 3. interventionary narrative

۴. situated knowledges: منظور از تعبیه‌شدگی در پاورقی ۱ به اختصار توضیح داده شد [مترجم].

Market research	حال آن‌که انسان‌شناسان، نگارش و دریافت فرهنگ‌ها را کاوش می‌کنند. <sup>۱</sup> *تحقیقات بازار،
Tasting panel	که اغلب از تخیل قوی‌تری نسبت به علوم اجتماعی دانشگاهی برخوردار هستند، روش‌هایی مانند میزگردهای *مذاق‌سنجی ایجاد کرده‌اند تا با آن امور غیر معرفتی و گذرا را بفهمند. هم‌چنین
Dramatisation enactment	مشاوره‌های مدیریت برای عقب‌نماندن از قافله، «روش‌های نرم» دخالت در سازمان‌ها را با روی‌آوری به روش‌های *نمایش‌سازی *قانون‌گذارانه و عمل‌کردی به کار گرفته‌اند.
Agency	بنابراین جهان در حرکت است و علوم اجتماعی نیز کم‌وبیش با بی‌میلی از آن پیروی می‌کند. به جای آن‌که *فرد را شخص‌شناسا در نظر بگیرند، او را فردی عاطفی و مجسم فرض می‌کنند. ماهیت فرد در نظریه و عمل اجتماعی در حال جابه‌جا شدن است. ساختارها در سیال بودنشان شکسته‌تر و غیر قابل پیش‌بینی‌تر تلقی می‌شوند. در عین حال، هنوز در علوم اجتماعی سخن از «روش» دعوت به مجموعه محدودی از پاسخ‌ها محسوب می‌شود. جمع‌آوری و دست‌کاری بعضی از انواع داده‌های کمی *نمادِ روش تحقیق در بخش‌های زیادی از علوم اجتماعی مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی و جغرافیای انسانی است. جمع‌آوری و دست‌کاری برخی از انواع داده‌های کیفی، *نمادِ روش تحقیق انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی، مطالعات علوم و دیگر بخش‌های جامعه‌شناسی و جغرافیای انسانی است. *نمادشناسی کمی/کیفی و تفکیک آن در بسیاری از واحدهای درسی روش تحقیق تعبیه شده است. در جهان انگلیسی‌زبان، بدون گذراندن چنین واحدهایی و بدون یادگیری روش‌های متناسب با آن‌ها غیر معمول و شاید غیرممکن باشد که کسی را به عنوان یک دانشمند اجتماعی بشناسند. در واقع امروزه برنامه رسمی ملی درس‌های علوم اجتماعی در بریتانیا ایجاب می‌کند که این دروس هر دو مجموعه روش‌های کیفی و کمی را در بر بگیرد؛ هرچند دانشجویان و استادان بسیاری علاقه‌ای به این درس‌ها ندارند و محتوای آن‌ها را -در بهترین حالت- دارای کم‌ترین ارتباط با روند پژوهش خویش می‌دانند.
iconography	این کتاب استدلال مستحکمی برای شیوه‌ای از اندیشیدن درباره روش ارائه می‌کند؛ روشی که گسترده‌تر، سبک‌بارتر، پرمتر و در عرصه‌های خاصی، کاملاً متفاوت با بسیاری از فهم‌های متعارف است؛ بنابراین بخش‌هایی از این استدلال حمله‌ای است به محدودیت‌هایی که فهم‌های متعارف ایجاد کرده‌اند. البته بنا به دلایل متفاوتی، چنین حمله‌ای باید محتاطانه صورت گیرد. نخستین دلیل این‌که «روش علوم اجتماعی» یک جانور چندسراسر است. این موجود در مقام ادعا رنگارنگ و ناهمگن است و در مقام عمل، این خصوصیت بسیار شدیدتر می‌شود. البته از آن‌جا که استدلال من به سود تکثیر بیش‌تر روش‌شناختی است، از تکثر در هر جا که باشد

- که البته در همه جا یافت می‌شود- استقبال می‌کنم. بنابراین مشخص می‌شود که مسئله نه کمبود تکثر در عمل به روش، که تظاهر هژمونیک و سلطه‌طلبانه خوانش‌ها و تلقی‌های خاصی از روش‌هاست. در آینده، و در بحث از ارزش‌مداری روش‌ها، به اختصار به این مسئله برخواهم گشت.

یکی دیگر از دلایل محتاط بودن این است که روش‌های استاندارد تحقیق اغلب مهم-اگر نگوئیم ضروری- هستند. به عنوان یک مثال مشهور، تحقیقات کمی مربوط به بررسی بیماری‌های واگیردار بود که رابطه قابل قبولی بین سیگار کشیدن و سرطان ریه ایجاد کرد. مثال دیگری که بیش‌تر ننگ علوم اجتماعی داشته باشد مطالعات فراوانی است که بیش‌تر نشان کمی هستند و رابطه‌ای قوی میان ضعف سلامتی و دسته‌ای از نابرابری‌های اجتماعی، شامل فقر، یافته‌اند. یا تحقیقاتی که بین آسیب‌پذیری در برابر حوادث طبیعی و سن و سال، انزوای اجتماعی و فقر رابطه‌ای یافته‌اند. مطمئناً همواره پیچیدگی‌ها و سردرگمی‌هایی هست. با این وجود، چنین مطالعاتی مبنای تلاش‌های گسترده و مهم در راستای آموزش بهداشت بوده‌اند. علاوه بر این‌ها می‌توان داستان‌های بی‌شماری از موفقیت‌های روش‌های استاندارد کمی و کیفی تعریف کرد.

بنابراین، این طور نیست که روش‌های استاندارد تحقیق یک سره غلط باشند. این روش‌ها مهم هستند و احتمالاً مهم نیز خواهند ماند. از همین روست که می‌گویم دنبال تلقی‌ای گسترده‌تر و پرمترتر، و در عین حال متفاوت، از روش هستم. اما سخن گفتن از تفاوت در واقع گرایش به نقد کردن است. همان‌طور که در بالا گفتم، استدلال خواهم کرد که هرچند روش‌های استاندارد غالباً در آنچه می‌کنند بسیار خوب عمل می‌کنند، به نحو بدی برای مطالعه مسائل گذرا، مبهم و بی‌قاعده به کار گرفته می‌شوند. چنان‌که گفتم، خود روش‌های استاندارد تحقیق آن قدرها هم مسئله‌برانگیز نیستند بلکه مسئله ارزش‌مداری‌ای است که در گفتمان روش به آن‌ها ضمیمه شده است. اگر «روش‌های تحقیق» مجاز به ادعای هژمونی و یا (بدتر از آن) انحصار روش‌شناختی باشند - و من فکر می‌کنم که در جاهایی چنین تلاشی داشته‌اند-، آن‌گاه نسبت ما با این روش‌ها مثل شورش‌های ای است که در میان چراغ‌های راهنمایی متعددی محبوس شده است؛ چراغ‌هایی که تردد را محدود کرده و فرمان صادر می‌کنند. این چراغ‌ها به ما می‌گویند که هنگام تحقیق چگونه باید بینیم و چه باید بکنیم. در حالی که باید گفت قواعدی که بر ما اعمال می‌شود، شامل مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های اروپایی-آمریکایی است که غیر ضروری بوده و به لحاظ تاریخی مختص به یک دوره خاص‌اند.

در این جا مسئله این نیست که روش‌های تحقیق ما (وادعاهای ما درباره روش مناسب) در یک بافت تاریخی خاص شکل گرفته‌اند. همه چیز در یک بافت خاص تاریخی شکل گرفته است و گریزی از تاریخ نیست. در واقع مسئله این است که این روش‌ها یا حامیان آن‌ها مایل‌اند درباره وضعیت خودشان ادعاهایی کنند که در حدی افراطی کلی است. شکل استدلال اغلب چنین است (مثلاً درباره قواعد نمونه‌گیری آماری و یا خودداری از سؤالات هدایت‌کننده در مصاحبه‌ها): «اگر می‌خواهید واقعیت را درست درک کنید، باید از قواعد روش‌شناختی پیروی کنید. واقعیّت این قواعد را بر ما تحمیل می‌کند. اگر در پیروی از این قواعد موفق نباشیم، به دانشی خواهیم رسید که استانداردهای لازم را ندارد؛ دانشی که تحریف شده است و گویای واقعیتی که باید حاکی از آن باشد نیست.» در پاسخ به چنین تصوراتی درباره اهمیت پیروی از قواعد روش‌شناختی دو نکته را بیان می‌کنم. نخستین نکته خلاف شهود است. این که روش‌ها، قواعد آن‌ها و - حتی بیش‌تر از آن‌ها - به‌کارگیری روش‌ها نه تنها واقعیت را توصیف می‌کنند بلکه به تولید واقعیتی که در مقام توصیف آن‌اند کمک می‌کنند. در جای خود، دلایل بیان چنین نظری را به دقت موشکافی خواهیم کرد. اما در این جا اجازه دهید صرفاً بگویم کار سنگین و فراوان در تاریخ علم و علوم اجتماعی به این استدلال سروشکل داده است. شاید باز هم خلاف شهود باشد اما می‌گویم که اگر روش‌ها تمایل دارند تا واقعیتی را که در مقام توصیف آن هستند تولید کنند، این امر می‌تواند مضر باشد (هرچند لزوماً چنین نیست). باز هم در جای مناسب خود به تفصیل این استدلال را شرح می‌دهم. اما مهم این است که اگر این دو ادعا صحیح باشند، آن‌گاه اثرات عمیقی بر فهم ما از ماهیت تحقیق خواهند گذاشت.

نکته سراسر است دیگری را هم باید گفت. مدعیان اهمیت عام قواعد روش‌شناختی تمایل دارند که آن‌ها را در بحث‌های علوم اجتماعی نهادینه کنند. شاید مجموعه خاصی از قواعد و روندها مورد بحث و مناقشه باشند، اما نیاز کلی به قواعد و روندهای مناسب محل بحث نیست. ضروری بودن آن‌ها مسلّم انگاشته شده است. و رای این فرض که به چنین قواعد و روندهایی نیاز داریم، طیف دیگری از پیش‌فرض‌ها قرار دارد که آن‌ها نیز نهادینه شده‌اند و کم‌وبیش پنهان هستند. این‌ها با مهم‌ترین چیزهای جهان سر و کار دارند؛ یعنی نوع واقعیتهایی که باید جمع‌آوری کنیم و تکنیک‌های مناسب برای جمع‌آوری و نظری کردن داده‌ها.

همه این‌ها نیز در درک متعارف از تحقیق نهادینه شده است. بله، چیزها در حال حرکت هستند. با این وجود، پس از یک قرن فعالیت علوم اجتماعی، میراثی از «روش‌های تحقیق» به ما رسیده است که تمایل دارد با این تصور عمل کند که قرار است جهان در قالب مجموعه‌ای از فرایندهای مشخص، دقیق و کم‌وبیش قابل شناسایی به‌خوبی فهمیده شود.

در عرف و قراردادهای علوم اجتماعی، بهترین روش‌ها (و نظریه‌ها) برای کاوش درباره آن فرایندهای خاص کدام‌اند؟ این سؤال موضوع یک بحث بی‌انتهاست. نئومارکسیست‌ها<sup>۱</sup> نظام‌های جهان و یا توسعه‌های غیرمنصفانه را کشف می‌کنند و یا درباره مقررات نظریه‌پردازی می‌کنند. فوکویی‌ها<sup>۲</sup> نظام‌های حکومت‌گرا را کاوش می‌کنند. اجتماع‌گرایان<sup>۳</sup> اجتماعات و نیاز به جوامع غیررسمی و مسئولیت‌پذیری را بررسی می‌کنند. فینینیست سقف شیشه‌ای<sup>۴</sup>، تبعیض جنسیتی فرهنگی و یا پیش‌فرض‌های جنسیتی نهادینه‌شده در روش‌های علوم طبیعی و علوم اجتماعی را کشف می‌کنند. به‌عنوان بخشی از آن چه گفته شد، درک متعارف علوم اجتماعی نیز فرض می‌کند که جامعه در حال تغییر است. در واقع، این یکی از مبانی علوم اجتماعی است که تصور می‌کند می‌توان در این تغییر شرکت جست و آن را هدایت کرد. (شاهد این مدعا همان چیزی است که پیش‌تر درباره یافته‌های درباره رابطه میان سلامتی و نابرابری به آن اشاره شد؛ هم‌چنین میراث عظیم سیاسی نظریه اجتماعی آمریکایی-اروپایی نیز شاهدهی بر این مدعا است.) اما در مجموع، امر اجتماعی را دقیق و مشخص در نظر گرفته‌اند. این یک پیش‌فرض شکل‌دهنده است که فرایندهای مشخص و دقیقی در بیرون هست که منتظرند کشف شوند. استدلال‌ها و بحث‌ها درباره خصوصیات واقعیت اجتماعی درون چنین فضایی شکل می‌گیرد. با این توضیحات، قرار است علوم اجتماعی مهم‌ترین نمونه‌های آن فرایندهای خاص را کشف کند. اما مسئله دقیقاً این‌جاست که چنین چیزی لزوماً صحیح نیست. این نکته همان جابه‌جایی و تحول گسترده‌ای را مشخص می‌کند که به دنبالش هستیم. برنامه این است که در پی روش‌هایی باشیم

1. Neo-Marxists

2. Michel Foucault (1926-1984)

3. Communitarians

۴. نظریه‌ای که برخی متفکران فینینیست براساس آن به وجود موانعی نامرئی، ولی جدی، در برابر پیش‌رفت زنان در جوامع قائل هستند و از این موانع به سقف شیشه‌ای تعبیر می‌کنند. همین اصطلاح در مطالعات نژادی نیز به کار برده می‌شود و منظور وجود موانع نامرئی در برابر پیش‌رفت اقلیت‌های نژادی است. معمولاً این موانع را حاصل فرهنگ و شیوه زندگی افراد جامعه می‌دانند [مترجم].

که دیگر به دنبال امور مشخص، قابل تکرار و کم‌ویش باثبات نباشند؛ روش‌هایی که فرضشان این نیست که دنبال چنین چیزهایی هستند.

خب، این واقعیت‌های گریزان<sup>۱</sup> چیستند؟ این موضوع بحث است. من تصور خودم را از این‌که چه چیزی می‌تواند مهم باشد دارم و این تصور به استدلال من سرو شکل می‌دهد. با این همه، نمی‌خواهم مجموعه خاصی از روش‌های تحقیق وضع کنم. چنین کاری مثل این است که یک سری چراغ راهنمایی جدید جایگزین چراغ‌های قبلی کنیم. به جای آن، استدلال می‌کنم که موم<sup>۲</sup> احساسات و بافتگی‌ای که در بالا ذکر شد جهانی را بازتاب می‌دهد و منکسر می‌کند که از جهات مهمی نمی‌توان آن را به عنوان مجموعه مشخصی از فرایندهای خاص فهمید<sup>۳</sup>. نکته اصلی این است که پیچیدگی امور مهم جهان -از جمله ساختارهای آن- صرفاً از لحاظ تکنیکی نیست. به عبارت دیگر، پیچیدگی حوادث و فرایندهای جهان صرفاً به این معنا نیست که به لحاظ تکنیکی دسترسی به آن‌ها سخت باشد (هرچند اغلب این میزان از پیچیدگی وجود دارد). بلکه علاوه بر این، جهان پیچیده است؛ زیرا پیچیدگی حوادث و فرایندهای آن لزوماً فراتر از ظرفیت ما برای فهم آن‌هاست. بدون شک ساختارهای محدود را می‌توان شناخت، اما ادعای من این است که کلیت جهان هرگونه تلاش برای توضیح کلی و منظم آن را به چالش می‌کشد. نمی‌توان کلیت جهان را با به کارگیری محاسبه‌های روش‌مند فهمید<sup>۴</sup>. قواعد و استانداردهای سازهای ابزارهای فوق‌العاده قدرت‌مندی هستند، اما محدودیت‌هایی هم ایجاد می‌کنند. در واقع، این هم بخشی از قدرت (دولبه) این ابزارهاست. وقتی این ابزارها تلاش می‌کنند که خودشان را طبق یک هماهنگی ادعایی و براساس یک هژمونی سازمان‌دهی کنند، محدودیت‌های جدی‌تری نیز ایجاد می‌کنند.

بنابراین به ناهمگنی و تمایز نیاز است. این یعنی تبعیت کردن از ملکه لوتیس کارول و پروردن و بازی کردن با همان استعدادی که او داشت؛ استعداد فکر کردن به شش چیز غیر ممکن تا قبل از صبحانه<sup>۴</sup>. بخشی از این کار این است که برای چیزهایی که غیر ممکن، بعید، تصورناپذیر یا تقریباً تصورناپذیرند

۱. واقعیت‌هایی که پیش‌تر درباره آن‌ها سخن گفته شد: واقعیت‌هایی که با قواعد و روش‌های متداول نمی‌توان به آن‌ها احاطه یافت [ویراستار].

۲. اشاره به استعاره موم در آغاز این فصل [ویراستار].

۳. منظور از این فراز این است که پژوهش‌های علوم اجتماعی از منظرنویسنده مانند موم عمل می‌کند که متأثر از احساسات و بافت‌ها و ... بازتابی شکسته و منکسر شده از عالم را به ما نشان می‌دهد و از سوی دیگر، عالم واقع به نحوی پیچیده و سردرگم است که نمی‌توان بدون دست‌کاری آن را به مجموعه‌ای از فرایندهای مشخص تقلیل داد [مترجم].

۴. به بخشی از داستان آلیس در سرزمین عجیب که در ابتدای کتاب نقل شده است، اشاره دارد [مترجم].

استعاره‌ها و تصاویری بسازیم. این‌ها برخی از استعاره‌هایی است که بالاتر از آن‌ها استفاده کرده‌ام: بی‌ثبات، لغزنده، نامشخص، فریبنده، پیچیده، پراکنده، سردگم، بافته، مبهم، غیردقیق، مغشوش، نامنظم، احساساتی، دردناک، لذت‌بخش، امیدانگیز، ترس‌ناک، گم‌شده، رهاشده، رؤیایی، خیالی، فرشته‌ای، شیطانی، این‌جهانی، شهودی، لرزان و غیرقابل‌پیش‌بینی. هریک از این‌ها به نوعی فضا را برای نامعین بودن باز می‌کند. هریک راهی به درک یا تقدیر از جابه‌جاشدگی است. هر کدام تصویر ممکن از جهان، از تجربه ما از جهان و البته از خودمان است. البته ادغام همه این‌ها نیز چنین است. در ادامه توضیح می‌دهم که این‌ها در عمل چه معنایی می‌توانند داشته باشند. اما همه این‌ها در کنار هم راهی برای اشاره به جهان و معنادگی به آن است؛ جهانی که جریان شکل‌نیافته و خلاق نیروها و روابطی است که در تولید واقعیت‌های خاص عمل می‌کنند.

جهان به مثابه «جریانی خلاق» که واقعیت‌ها را تولید می‌کند؟ این به چه معناست؟ من فقط می‌توانم ذره‌ذره با این سؤال دست و پنجه نرم کنم و هر پاسخی به آن ناتمام است. با این همه، در این شیوه از تفکر، جهان یک ساختار نیست؛ چیزی نیست که بتوانیم با نمودارهای علوم اجتماعی مان نقشه آن را رسم کنیم. به جای آن، می‌توانیم جهان را به مثابه یک گردباد شدید یا گرداب در نظر بگیریم. تصور کنید که این گرداب مملوّ از کشش‌ها و سیلان‌ها، گردآب‌های کوچک، طغیان‌ها، تغییرات غیرقابل‌پیش‌بینی، طوفان‌ها و لحظاتی از سکون و آرامش است. در برخی از زمان‌ها و برخی از مکان‌ها می‌توانیم نموداری از آن‌چه در اطراف ما می‌گذرد رسم کنیم. گاهی نمودارهای ما کمک می‌کنند که ثبات لحظه‌ای ایجاد کنیم. قطعا لحظاتی هست که نمودار کاملا مفید و کارآمد است و کمک می‌کند چیز باارزشی حاصل شود؛ مثلاً آمارهای موجود در رابطه با نابرابری‌های بهداشتی. اما بسیاری از اوقات این نوع کارآمدی تقریباً غیرممکن است؛ دست‌کم اگر به قراردادهای رسم نمودارها در علوم اجتماعی پای بند بمانیم. اگر بخواهیم روش‌های تحقیق را برای جهانی به کار بگیریم که سرشار از جریان و سیلان بوده و پیش‌بینی ناپذیر است، آن روش‌ها چگونه باید باشند؟ وظیفه این کتاب تلاش برای پاسخ به این سؤال است.

این امر تنها ما را از بحث‌های متعارف درباره روش، که از تصور معمول درباره خصوصیات جهان و چگونگی شناسایی آن نیز به کلی دور خواهد کرد. البته لازم است از برخی سوء تفاهم‌های احتمالی نیز دوری کنیم:



- نخست؛ همان‌طور که در بالا تأکید کردم، نمی‌گویم هیچ جایی برای روش‌های متعارف تحقیق وجود ندارد. چنین چیزی اصلاً مقصود استدلال من نیست.
- دوم؛ و به نحو کلی‌تر، نمی‌گویم مطالعه جهان هیچ فایده‌ای ندارد. من به یأس و ناامیدی توصیه نمی‌کنم. برعکس، وظیفه ما این است که بر مجموعه‌ای از تعهدات بازنگری شده درباره پژوهش نظری و تجربی تأکید کنیم. مسئله این است که در جهان بی‌شکلی، که به طرز خلاقانه‌ای واقعیات را تولید می‌کند، پژوهش علوم اجتماعی چه شکل و شمایی می‌بایست داشته باشد؟ و آن چه مهم است این است که مسئولیت در چنین جهانی چگونه خواهد بود؟
- سوم؛ من به تصوف سیاسی نیز توصیه نمی‌کنم. در ادامه حرف‌های زیادی درباره سیاست دارم که باید بگویمشان. اما نکته اصلی خیلی ساده است. از آن‌جا که تحقیقات علوم اجتماعی (و طبیعی) در جهان مداخله می‌کنند، همیشه نوعی تفاوت ایجاد می‌کنند؛ چه تفاوت سیاسی و چه غیر آن. در نتیجه، چیزها تغییر می‌کنند. بنابراین مسئله تلاش برای عدم مداخله نیست، بلکه مسئله این است که چگونه مداخله کنیم. مسئله این است که در شرایطی که واقعیت هم ناشناختنی هم خلاق است، چگونه تغییرات خوبی ایجاد کنیم.
- در نهایت؛ استدلال من نوعی از ایدئالیسم فلسفی<sup>۱</sup> نیست. من نمی‌گویم که چون جهان بره‌رتلاش کلی برای فهم و توضیح خود غلبه می‌کند، پس از منظر بیان واقعیت‌های عالم می‌توانیم درباره جهان به هر چه که می‌خواهیم اعتقاد داشته باشیم. من در آینده بیش‌تر در این باره بحث خواهم کرد، ولی هر چه استدلال می‌کنم با این پیش‌فرض است که در آن بیرون، جهانی وجود دارد و دانش و دیگر تلاش‌های ما باید به \*«آفاقی بودن» جهان پاسخ دهد.

چنان‌که پیش از این گفتم، جهان پیچیده و خلاق است. استدلال من این است که ما و روش‌هایمان به خلاقیت آن کمک می‌کنیم. اما این نکته خیلی ساده [و مهم] است: صرف اعتقاد داشتن به یک چیز هرگز باعث درست بودن آن نمی‌شود.

واضح است که این بحث به سمت فلسفه انحراف پیدا می‌کند. مانند دیگرانی که در رشته «علم، تکنولوژی و جامعه» (اس.تی.اس)<sup>۱</sup> کار می‌کنند، من نیز شیوه به‌کارگیری علم در آزمایشگاه‌ها را بررسی کرده‌ام و انجام چنین کاری بدون افتادن به ورطه نوشته‌های فلاسفه علم و علوم اجتماعی مشکل است. باز هم مانند کسانی که در اس.تی.اس فعالیت می‌کنند، من نیز با بسیاری از فهم‌های رایج فلسفی و عرفی درباره ماهیت پژوهش علمی (و علوم اجتماعی) موافق نیستم. به‌عنوان اولین شباهت، عالمان اس.تی.اس مدعی‌اند که علم مجموعه‌ای از فعالیت‌هاست که بافت‌های تاریخی، سازمانی و اجتماعی‌شان به آن‌ها شکل می‌دهند. علاوه بر این، عالمان اس.تی.اس ادعا می‌کنند که دانش علمی چیزی است که در میان چنین فعالیت‌هایی ساخته می‌شود.<sup>۸</sup> بنابراین هرچند آن‌ها از فلسفه و تاریخ علم کمک می‌گیرند، چنین استدلال‌هایی در کار فلسفه دخالت کرده و آن را به مبارزه وامی‌دارد.<sup>۲</sup> اما در این جا ما نیازمند یک تذکر مهم هستیم. همان‌طور که این اثر کتابی درباره روش - به معنای متعارف آن - نیست، یک متن فلسفه علم یا فلسفه علوم اجتماعی - به معنای متعارف آن - نیز محسوب نمی‌شود. اثبات راه‌های جدید تفکر درباره روش ریشه در نتایج و خروجی‌های آن راه‌ها دارد و مقدم بر آن‌ها نیست. با این وجود، استدلال‌هایی که ارائه می‌کنم مقدمات فلسفی دارد. این استدلال‌ها از بخش‌هایی از فلسفه علم، رمانتیسیسم فلسفی<sup>۳</sup> و (آن‌چه بیان امروزی این سنت فلسفی است یعنی) پساساختارگرایی<sup>۴</sup> استفاده می‌کند. در این جا لازم است چند کلامی درباره این دو سنت بیان شود.

علوم اجتماعی بیش از ۲۰۰ سال با میراث رمانتیسیسم فلسفی نبرد کرده است (در عین حال با تصویر معکوس آن، یعنی تعهد کلاسیک به عقل و پژوهش که در پروژه روشن‌گری<sup>۵</sup> وجود داشت،

1. discipline of science, technology and society (STS)

۲. نویسنده از اصطلاح «پا روی دم کسی گذاشتن» استفاده می‌کند؛ به این معنی که این رشته‌ها پا روی دم فلسفه می‌گذارند [ویراستار].

3. philosophical romanticism

4. post-structuralism

5. Enlightenment project

نیز دست و پنجه نرم می‌کرده است (Gouldner, 1973). در ادامه، من برخی استدلال‌های مرتبط با بحث را بررسی خواهم کرد. خوب است بگویم که بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی مشهور (مثلاً کارل مارکس<sup>۱</sup>، جورج سیمل<sup>۲</sup>، ماکس وبر<sup>۳</sup>، جورج لوکاس<sup>۴</sup>، جورج هربرت مید<sup>۵</sup> و والتر بنیامین<sup>۶</sup>) عناصر مهمی از رمانتیسیسم فلسفی را در تلقی‌های خود از جهان به کار گرفته‌اند. این بدان معنی است که به شیوه‌های مختلفی در مقام پاسخ به این ایده بودند که جهان آن‌چنان غنی است که نظریه‌های ما درباره آن تنها به بخشی از آن دسترسی خواهد داشت و برای به‌چنگ آوردن مابقی با شکست مواجه می‌شود. چنین ایده‌ای نتیجه می‌گیرد که همواره طیفی از نظریه‌های ممکن درباره طیفی از فرایندهای ممکن وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که آن نظریه‌ها و فرایندها احتمالاً قابل تقلیل به یکدیگر نیستند؛ پس نمی‌توانیم از جهان خارج شویم و به «نگاهی از ورای همه چیز» دست پیدا کنیم؛ نگاهی که همه نظریه‌ها و فرایندها را کنار هم قرار دهد.

دسته‌ای از شهوذهای این‌چینی به آرای نویسندگان پساساختارگرا مانند میشل فوکو، ژیل دلوز<sup>۷</sup> و ژاک دریدا<sup>۸</sup> سرو شکل می‌دهد. این نویسندگان این فرض را کنار گذاشتند که جهانی خارجی وجود دارد که می‌توانیم تلاش‌های خود برای فهم جهان را بر آن مبتنی کنیم. به جای این فرض، استعاره‌هایی مانند سیلان فراهم می‌کنند تا نشان دهند که نهایتاً نمی‌توان تمام آن‌چه را در جهان است در چارچوب‌های پژوهشی موجود در علوم و علوم اجتماعی (و یا هر شکل دیگری از دانستن) جای داد. از این رو، این متفکران از «گفتمان»<sup>۹</sup>، «تعویق» یا «اپیستمه»<sup>۱۰</sup> سخن می‌گویند تا اشاره‌ای داشته باشند به تلاش‌های روش‌شناختی برای ایجاد و شناخت لحظات محدودی در دل سیلان‌اتی که واقعیت را می‌سازند.

رمانتیسیسم فلسفی و پساساختارگرایی به انواعی از روش‌های علوم اجتماعی (خصوصاً روش‌های کیفی) سرو شکل داده‌اند. این‌ها منشأ سبک‌های مختلفی بوده‌اند که بن‌مایه‌های تجربی داشته‌اند و در پژوهش‌های جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی، فینیسیم،

- 
1. Karl Marx
  2. Georg Simmel
  3. Max Weber
  4. Georg Lukacs
  5. George Herbert Mead
  6. Walter Benjamin
  7. Gilles Deleuze
  8. Jacques Derrida
  9. discourse
  10. episteme

جغرافیای انسانی و «علم، تکنولوژی و جامعه» (اس.تی.اس) استفاده می‌شدند. مثلاً برای این که معنای این شهودها را در عملِ روش‌شناختی ببینیم، می‌توان به \*جامعه‌شناسی تفهیمی، برهم‌کنش‌گرایی نمادین<sup>۱</sup>، انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی دربارهٔ تفاوت‌ها<sup>۲</sup>، پسااستعمارگرایی<sup>۳</sup>، نظریه کنش‌گر-شبکه<sup>۴</sup> و یا بخش‌هایی از مطالعات علم-تکنولوژی فمینیست‌ها<sup>۵</sup> مراجعه کرد. با این همه، همان‌طور که گفتم، غالب مباحث روشی در علوم اجتماعی (و بیش از آن در علوم طبیعی) دلالتِ ضمنی بر چیز کاملاً متفاوتی دارند؛ یعنی بر نوع خاصی از دقت دلالت دارند. ایده موجود در این مباحث این است که به‌چنگ آوردن بهترین و به لحاظ تکنیکی متقن‌ترین تعلق ممکن از واقعیت مهم است. طبق آن‌چه پیش‌تر گفتم، واقعیت در منظر ایشان، دسته کاملاً مشخصی از عناصر و فرایندهای قابل کشف است. از این منظر، جهان مجموعه‌ای از فرایندهای قابل کشف است.<sup>۶</sup>

از این رو، هدف من گسترش، ویران کردن و البته بازسازی روش است. من می‌خواهم ذهنیتی را پاک کنم که از پیشینیان به ارث رسیده و طی آن روش باید شسته و رفته باشد. من می‌خواهم از این ایده اخلاقی عبور کنم که تنها اگر روش خود را به خوبی پی‌گیری، به یک زندگی پژوهشی سالم دست می‌یابی. می‌خواهم از این ایده عبور کنم که با پیروی از روش حقایق خاصی را کشف خواهی کرد که همهٔ انسان‌های معقول می‌توانند دست‌کم به صورت موقت با آن موافقت کنند. می‌خواهم ادعای \*«یگانه بودن» را از روش بزدایم. منظورم این ادعاست که تنها اگر حیات پژوهشی سالمی داشته باشید، مجموعه‌های خاص، مشخص و محدودی از فرایندها را باید کشف کنید. علاوه بر این، در پی آنم که روش را از تعهد به یک نوع خاص از سیاست مبرا کنم. مرادم از تعهد این ایده است که اگر به یک سلسله از پدیده‌های کم‌وبیش مشخص متمسک نشوید (مثلاً طبقه، جنسیت یا نژاد) اثر شما مناسبت سیاسی ندارد.<sup>۶</sup> می‌خواهم با کمک به بازسازی روش‌ها روش را ویران کنم؛ بازسازی روش‌هایی که مبتنی بر ایده اخلاقی یاد شده نیستند. روش‌هایی که به شیوه‌های بدیع و خلاقانه در سیاست و دیگر امور شرکت می‌کنند؛

1. symbolic interactionism
2. cultural studies of difference
3. postcolonialism
4. actor-network theory
5. feminist technoscience studies

۶. چنان‌که پیش از این ذکر شد، نویسنده معتقد است در هر صورت، اثر و پژوهش متفکران علوم اجتماعی گرایش سیاسی دارد و عدم تمسک به یک سلسله خاص از پدیده‌ها باعث زدودن مناسبت سیاسی اثر نمی‌شود [مترجم].

روش‌هایی که چنین کاری را با رهیدن از «یگانه بودن» روش و با پاسخ‌گویی در قبال جهان انجام می‌دهند؛ جهانی که ملغمه‌ای از روابط و نیروهای خلاق است.

برای چنین کاری، لازم است که بسیاری از عادات روش‌شناختی خود را ترک کنیم؛ مثلاً میل به قطعیت را؛ یا این توقع را که معمولاً می‌توانیم به نتایجی کم‌وبیش باثبات درباره‌ی وضع امور برسیم؛ یا این اعتقاد را که به‌عنوان دانشمندان اجتماعی بینش‌های خاصی داریم که به ما اجازه می‌دهد بخش‌های خاصی از واقعیت اجتماعی را بیش‌تر از دیگران بفهمیم؛ و یا توقع عمومیت را که اغلب پوشش «جهان‌شمولی» به خود می‌گیرد. اما پیش از همه ما باید میل به «امنیت» را رها کنیم.

معمولاً روش را نظامی تصور می‌کنیم که چیزی شبیه تضمین‌های بانکی ارائه می‌دهد. معمولاً این امید هست که روش ما را با سرعت و امنیت به مقصدمان برساند؛ مقصدی که قرار است آگاهی به فرایندهای موجود در جهان واحد باشد. ما امیدواریم که روش خطراتی را که در راه با آن مواجه می‌شویم کاهش دهد. بنابراین، روش به ما اجازه می‌دهد که یاد بگیریم بعضی از فرضیه‌ها غلط‌اند. اگر قرار باشد روش‌شناسی خودش را معرفی کند، تمام آن‌چه گفته شد بخش مهمی از این معرفی خواهد بود و البته مزیت‌های مهمی نیز دارد.<sup>۱۱</sup> روش به ما اجازه می‌دهد که یاد بگیریم بعضی از روش‌ها ناقص هستند. اما به‌عنوان یک چارچوب، خود روش دست‌کم عجزاً امن در نظر گرفته می‌شود. نتیجه این است که روش می‌خواهد مانند میان‌بری عمل کند که به بهترین شکل ممکن ما را به واقعیت متصل می‌کند و به ما اجازه می‌دهد که خیلی زود از واقعیت به جایگاه خودمان در مقام مطالعه‌گر واقعیت بازگردیم؛ آن‌هم با در دست داشتن نتایجی که به‌نحو معقولی - حداقل برای زمان حاضر - تضمینی هستند.<sup>۱۲</sup> اما پیش از هر چیزی لازم است آن‌چه را روش می‌خواهد به ما یاد بدهد یاد نگیریم. در نوزایی‌ای که مطرح کرده‌ام، روش اغلب گُند و نامطمئن خواهد بود؛ فرایندی خطرآمیز و مشکل‌ساز که در آن، تولید واقعیت و ثابت‌نگه‌داشتن آن برای یک لحظه در برابر پس‌زمینه‌ای از سیلان و عدم تعین، به زمان و کوشش نیاز دارد.

دیوید اپلبائوم کتاب زیبایی به نام «است» دارد. در این اثر، میان سرعت دیدن و بررسی کورمال کورمال یک فرد نابینا مقایسه می‌کند. اپلبائوم می‌گوید که احساس می‌کنیم فرد نابینا فاقد بینایی است.

1. David Appelbaum

2. The Stop (1995)

شکی نیست که این حرف درست است. اما استدلال اپلبائوم این است که کورمال رفتن و حرکت غیرمداوم با عصا نیز مزیت خاص خود را دارد. نابینا چیزهایی را می‌بیند که فرد بینا نمی‌بیند، چون محتاطانه راه می‌رود؛ چون به جای استفاده از دیدن مستقیم اشیا از راه دور، کورمال کورمال راه خود را از میان موانع پیدا می‌کند. اما اپلبائوم ادعا می‌کند که در کورمال رفتن نیز نوعی توازن وجود دارد که آن را «ادراك موازنه» تعبیر می‌کند. این ادراک:

فهم لحظه‌ای نواست. ادراك ردهایی از معنای مخفی است؛ ادراکی که به ایستادن تعلق دارد. (Appelbaum, 1995, 64)

با این شیوه از فهم، کوری دسته‌ای از حساسیت‌ها و احساسات را ایجاد می‌کند که انسان بینا آن‌ها را نادیده گرفته است. کوری دیگر یک کمبود نیست. یا اگر یک کمبود است، یک دستاورد نیز هست. من این‌جا از اپلبائوم درسی را می‌گیرم. این نوشتار، کتابی درباره روش - واقعیت - است که البته درباره ایست نیز هست. ایستادن سرعت ما را کاهش می‌دهد. کارها بیش تر طول می‌کشد. فهمیدن و درک کردن چیزها نیز بیش تر طول می‌کشد. به این ترتیب، این ایده، این امید، این عقیده که ما می‌توانیم اقیانوسها را ببینیم و فاصله‌های دور را درک کنیم، منحل می‌شود. این تصور را تضعیف می‌کند که با یک نگاه گذرا از دور می‌توان درکی کلی از واقعیت واحد پیدا کرد. البته ایستادن هزینه‌های خودش را هم دارد. درباره برخی از اشیا چیزهای کم‌تری خواهیم آموخت. اما چیزهای بسیار بیش‌تری درباره طیف گسترده‌تری از واقعیت‌ها می‌آموزیم. هم چنین، چنان‌که نشان خواهیم داد، در ایجاد آن واقعیت‌ها مشارکت خواهیم کرد.

روش؟ البته آن‌چه در این‌جا با آن سرو کار داریم صرفاً روش نیست. مسئله صرفاً دسته‌ای از تکنیک‌ها نیست. صرفاً به فلسفه روش یا روش‌شناسی نمی‌پردازیم. حتی مسئله صرفاً این نیست که فقط به انواع واقعیت‌هایی می‌پردازیم که خواهان شناخت آن‌ها یا امیدوار به ساخت آن‌ها هستیم. هم چنین مسئله به روش بودن مربوط نیست. مسئله این است که می‌خواهیم به چه نوعی از علوم اجتماعی بپردازیم. بنابراین، بخشی از مسئله این است که می‌خواهیم چه نوع انسان‌هایی باشیم و چگونه باید زندگی کنیم. (Addelson, 1994) روش‌ها با کار و نحوه انجام کار و نحوه بودن سرو کار دارند. دوست داریم که در علوم اجتماعی تا جایی که ممکن است شاد، خلاق و پرثمر زندگی کنیم و به این بیاندیشیم که خوب کار کردن چگونه است.